در گروه کر سالمندان تهران همه مشارکت اجتماعی را تمرین می‌کنند

بخوان حدیث رویش دوباره را...

عکس: مجید آزاد/ جام جم

مریم خباز

جامعه

دلت می‌خواهد یك گوش بزرگ باشی و صدا از جنبنده‌ای درنیاید و تو با آن گوش بزرگ هرچه از آن حنجره‌ها در می‌آید را از روی هوا بقاپی و با جان نیوش کنی. آخ که اگر می‌شد همه تنت چشم شود چه می‌شد، دوتا چشم بزرگ که بدون مزاحمتِ پلك خیره بماند به آن دهان‌ها که به فراخور باز و بسته می‌شوند و نوای موسیقایی زبان خوش مادری را بیرون می‌دهند.

نشسته‌ایم روی صندلی‌های قرمز و مخملی و این فکرها در سرم.

دارند پیراشکی‌های کوچك و لقمه‌ای که از کناره‌هایش شکلات مایع شرّه کرده پخش می‌کنند، دنباله اش هم شیرینی‌های دانمارکی کنجدی را. می‌گویند فاتحه بخوانید، لب‌ها همه می‌جنبد برای که، برای خانم ربیعی که امروز ختمش است.

خیلی‌ها رفته‌اند برای فاتحه خوانی، اما بقیه آمده‌اند برای تمرین، فقط نصف سالن. یکی می‌پرسد خانم ربیعی کدام بود، همان که قدش بلند بود، کسی جواب نمی‌دهد. لبی گزیده می‌شود، آخ خدا مرگم دهد، با دخترش کلی سفر رفتیم، دستی می‌خورد پشت دستی، کی باشد نوبت ما شود.

پیراشکی‌ها دارند جویده می‌شوند، دستمال‌ها دارند انگشت‌های چرب را پاك می‌کنند، پوشه‌ها آمده اند روی زانوها و شاهرخ شیردوست جاگیر شده پشت پیانو. هنوز حرف خانم ربیعی است، شیردوست قطعه‌ای می‌زند به احترامش و لب‌ها دوباره می‌جنبد؛ هر وقت عضوی از اعضای گروه به سفر آخرت می‌رود برنامه همین است. عکاس می‌خواهد عکس بگیرد، همه می‌روند روی سن، جا تنگ است، به هم می‌چسبند، بعضی‌ها خنده‌شان می‌گیرد، دوباره جمع می‌شوند، بعضی‌ها گرمشان شده و خودشان را باد می‌زنند. یاد مدرسه پیرمردها می‌افتم که پیرزن‌ها هم علاوه شده باشند. پیانو زیر دست استاد شاهرخ کرشمه آغاز می‌کند و همه می‌خوانند: به رهی دیدم برگ خزان پژمرده ز بیداد زمان کزشاخه جدا بود. همه حس گرفته‌اند، باید هم بگیرند به خاطرعکس‌ها که طبیعی شود، عکس‌هایی واقعی از گروه کر سالمندان تهرانی که روایت بهاری است پشت صورت‌های چین خورده، دندان‌های ریخته، کمرهای قوز شده و دست‌هایی که لرز گرفته‌اند.

داستان جهانگیر و ناصر

هنوز همه ایستاده‌اند، جلسه هنوز شروع نشده. پیرمردی مو پنبه‌ای با لباس بافت سفید و آبی دارد می‌رود روی سن، پشت میکروفن، دفی هم دستش. کاربلدترین عضو گروه کر سالمندان همین مرد است، جهانگیر، آوازخوان قدیمی. چشم‌های گِردش از پشت عینك قاب بزرگ کائوچویی، مهربان است. جهانگیرِ زمانی است، شاید برای خیلی‌ها شناس باشد، جهانگیرِ ۸۴ ساله که وقتی جنگ بود و او جوان به جبهه‌ها می‌رفت و آواز می‌خواند؛ در سومار، فاو، حلبچه، راهیان کربلا را، نماز و امید جان و قاضیان کربلا را.

جهانگیر به خودش می‌بالد، متواضع است ولی می‌بالد به این که خواننده بازنشسته رادیو تلویزیون است که تا به حال ۱۲۰ ترانه خوانده که وقتی جوان بود و به جبهه‌ها می‌رفت دل رزمنده‌ها را شاد می‌کرد، به قرارهای همیشه اش بعد از نمازمغرب و عشای سنگرها.

سالن آمفی‌تئاتر شلوغ است، صندلی‌های قرمز مخملی هنوز پر نشده، اعضای گروه کر هنوز روی پایند، کارکردن با سالمندها سختی خودش را دارد، استاد شیردوست دست می‌کشد روی ریش و سبیلش و می‌گوید، اینها همین جا سفید شده. شاید استاد برود، خسته است، شاید هم نرود، آخر پایش بند محبت است. جهانگیر اما دقیق و منظم است مثل یك ساعت قدیمی که به قاعده می‌گردد. اهل ورزش است، اهل تغذیه خوب، خانه که می‌رود نوارهای قدیمی خودش را گوش می‌دهد و حظ می‌برد از این صدا، جان جهانگیر بند است به موسیقی، وقتی برای همسن و سال‌های خودش می‌خواند و آنها شاد می‌شوند جهانگیر روحیه می‌گیرد.

جلسه جدی‌تر شده، ساعت تمرین است، همه نشسته‌اند روی صندلی‌ها و استاد جاگیر شده پشت پیانوی مشکی، روی سن. جهانگیر زمانی هم می‌رود بالا، پشت یك میز کوچك و یك میکروفن. دف را می‌گذارد روی پا و دو دستش گردِ صورت دف. سکوت در سالن می‌پیچد، دف توی دست جهانگیر بازی آغاز می‌کند، عجب نوایی، چه راحت و روان می‌زند، پیانو همراهی می‌کند، اعضای گروه کر نیز می‌خوانند: شب به گلستان تنها، منتظرت بودم، باده ناکامی در هجر تو پیمودم، منتظرت بودم، منتظرت بودم. آن شب جانفرسا من، بی‌تو نیاسودم،...

زن‌ها و مردها دارند حظ می‌برند از این ترانه، همه با آهنگ می‌خوانند، همنوایی‌شان قشنگ است، دوست داری فقط گوش کنی و بشوی یك گوش بزرگ. صداها که اوج می‌گیرد موهای سفید، صورت‌های چین چین و دست‌های لرزان محو می‌شود و می‌رود توی هوا، مفهوم سالمندی پر می‌کشد و زمین و زمان جوانه می‌زند، نو می‌شود، امید سرك می‌کشد به همه جا.

منتظرت بودم تمام می‌شود، حال خوبش توی فضاست اما، اعضای گروه کر می‌روند سراغ ترانه بعدی، یك نوستالژی دیگر. دو خانم گروه که محو جمع‌خوانی شده‌اند قبول نمی‌کنند با ما حرف بزنند، جان کلامشان این است که مزاحم نشویم. اما خبرنگار که به این تشرها پاپس بکشد که خبرنگار نیست.

می روم سراغ صف پیرمردها، بابابزرگ‌های دوست داشتنی خانه‌هایمان، آن جلو، درست صف اول. ناصر ناصحی فر داوطلب می‌شود، با هم می‌رویم یك گوشه خلوت، جایی که از صدای آوازخوانی گروه کر فقط زمزمه‌ای به گوش می‌رسد. ناصر۸۲ ساله است ولی قبراق، شوخ و شنگ و پرانرژی، حداقل ده سال جوان‌تر می‌زند. جوان که بوده عاشق سنتور بوده، سنتور هم می‌زده اما کسی که همان سال‌ها سنتورش را با کینه شکسته عشق نواختن را در دلش کور کرده. ناصر ولی هرچند دقیقه یکبار می‌زند زیر آواز، چند دونگ صدایی دارد، وقتی جمع موسفیدها جمع می‌شود، وقتی که هم سن و سال‌هایش جمع می‌شوند برای ورزش او هم می‌خواند. داستان آوازخوانی ناصر می‌رسد به جوانی‌اش، حتی به نوجوانی‌اش، وقتی ساکن خانه پدری در دهکده چشمه شاهی بود و سحرهای رمضان برای بیدارکردن مردم محل روی پشت بام قلعه شش برجی ده چاوشی می‌خواند.

این مالِ سال‌های خیلی دور است، ناصرازآن سال‌ها حداقل ۷۰ سال فاصله گرفته، او ۲۴ سال پیش بازنشسته شده، بازنشسته شرکت داروگر که معلوم است عرقی به آن دارد. او را پسرش به گروه کر آورده، پسری که خودش عضو گروه کر تالار وحدت است، پسری که مواجهش کرد با امتحان ورودی گروه کر برای تست صدا و ناصر خواند: ستاره امشب کسی ندیده، مگر ستاره کجا دمیده، مه آرمیده رنگش پریده، ابر سیاه رو به سر کشیده.

ناصرناصحی فر دست می‌کند درجیبش و کارت خانه موسیقی ایران را می‌گذارد روی میز. می‌گوید ببین من تنها کسی هستم که این کارت را دارم. او به کارتش می‌بالد، به عضویتی که در۸۰ سالگی‌اش دست داد.

داستان پروین، فاطمه، معصومه و مهری

برمی‌گردیم به سالن آمفی تئاتر. موسیقی باز هم برقرار است. اعضا رسیده اند به بیداد زمان. استاد شیردوست گفته بود که اعضای این گروه کر به خیلی از آهنگ‌های اصل و فاخر ایرانی مسلطند، حتی به آهنگ‌های کردی، ترکی، مازنی و گیلگی. او گفته بود که همین چند روز پیش اینها یك‌ساعت و نیم کنسرت داشتند و۴۰۰ تماشاچی با همه وجود تشویقشان می‌کرد.

به‌رهی دیدم برگ خزان، پژمرده زبیداد زمان، کز شاخه جدا بود، چو زگلشن روکرده نهان، در رهگذرش بادخزان، چون پیك بلا بود. همه حس گرفته‌اند ولی پروین عابدین ۶۶ساله حاضر است حرف بزند. پروین هم جوان‌تر از سنش می‌نماید، حداقل ده سال.

او ۱۲ سال پیش به گروه کر آمده. یك بازنشسته سرحال، زنی فاصله گرفته از ایام جوانی که اما احساس پیری ندارد. خودش می‌گوید اینها همه معجزه مشارکت اجتماعی است. کنار دستم فاطمه ملك‌زاده نشسته، ۷۷ ساله، بازنشسته دیوان محاسبات، بازنشسته ۱۹سال قبل. آشنایی‌اش با گروه کر اتفاقی بوده، در پارك لاله بوده که خانمی این پیشنهاد را داده، او هم قبول کرده، تست داده و قبول شده. فاطمه می‌گوید جوان که بوده در تنهایی‌هایش می‌زده زیرآواز، حالا هم که در خانه است باز می‌زند زیرآواز، او درس‌های گروه کر را تمرین می‌کند، شاد است برای همین، اگر موسیقی و گروه کر نبود شاید افسرده و تنها بود ولی حالا نیست، فاطمه خودش می‌گوید.

گروه دارد می‌خواند: بردی از یادم، دادی بر بادم، با یادت شادم، دل به تو دادم، در دام افتادم، از غم آزادم. نواها الحق که دلکش است. با این حال معصومه عاطفی، ۷۱ساله، بازنشسته ارتش به ما وقت می‌دهد. معصومه اگر اینجا نیاید استرس دارد، یاد گرفتاری‌های زندگی می‌افتد. می‌نشینم کنار مهری حاج‌هادی، از معدود زنان خانه‌دار گروه کر، ۶۷ساله، نسل اندر نسل عاشق موسیقی.

مهری وقتی کارِ خانه می‌کند شعرها را با خودش زمزمه می‌کند، در جمع‌های زنانه هم می‌خواند، این اعتماد به نفس را گروه کر به او داده. فاطمه جم‌نژاد،۷۱ساله و بازنشسته سازمان جغرافیایی کنار اوست. فاطمه بعد از بازنشستگی شکوفا شده، حالا مدت هاست تکه دوزی می‌کند، گروه کر و مشارکت اجتماعی هم که نورعلی نور، شادش کرده، از کنج عزلت کشانده اش بیرون، به زندگی اش معنا داده، آنقدرکه به خاطرش از تجریش می‌آید نزدیکی‌های میدان امام حسین(ع). اعضای گروه کرسالمندان تهرانی به دل جوان شده اند با این که ظاهرشان شکسته است. آنها مثل هر موی سپید کرده‌ای قرص‌های مختلف می‌خورند و دردهای ریز و درشتی دارند ولی به گروه که می‌پیوندند همه چیز فراموششان می‌شود، غلامرضا امیرمستوفیانِ بازنشسته حتی به مدد این گروه، شادی و نیروی مضاعف گرفته و شاد است که آواز اگر درجوانی دست نداد خوشا که حالا دست داده است.

ساعت ۵ عصر است، گروه هنوز دارند می‌خوانند، انرژی‌شان عجیب است و حال و هوای همخوانی‌شان روحبخش: تنها با گل‌ها، گویم غم‌ها را، ... فضا پرشده است از عطر موسیقی.

یادداشت:
مرضیه خسروی
مدیرفرهنگسرای امید

سالمندی پایان راه نیست

فرهنگسرای امید در دهه ۸۰ سالمند نام داشت ولی از میانه این دهه به امید تغییر نام داد به این دلیل که گمان می‌رفت واژه سالمند بار منفی دارد و می‌توان با جایگزین کردن امید با آن، امید و شور زندگی را به افراد سالخورده بازگرداند. زمانی که فرهنگسرا هنوز سالمند نام داشت برنامه‌های مختلفی برای این گروه سنی تدارك دیده شد که یکی از آنها که بیشتر نیز مورد اقبال قرار گرفت کانون گروه کر آواهای ماندگار بود، کانونی که با فراخوان عضوگیری کرد و با تعیین رهبر، اصولی به کارش ادامه داد. سال ۸۳ بود که این گروه با ۱۲ عضو آغاز به کار کرد و با این که سررشته‌ای از علم موسیقی و مبانی تئوری نداشتند با تمرین و تکرار به جایی رسیدند که موفق شدند کنسرت برگزار کنند و حتی در حضور مقامات کشور اجرای کر داشته باشند.

کنسرت دوم این گروه اول آذر امسال در فرهنگسرای اندیشه برگزار شد که نامش را گذاشته بودند آوای امید. در حاشیه این کنسرت، عبدالجبار کاکایی شاعر و ترانه‌سرا متنی در ستایش‌شان نوشت و حتی پیشنهاد داد ترانه‌ای برایشان بسراید. همه این اتفاقات خوب نشان می‌دهد که سالمندی پایان زندگی نیست و سالمندان ارزش سرمایه‌گذاری را دارند، برخلاف آنچه تصور می‌شود سرمایه‌گذاری برای سالمندی بازدهی ندارد. البته کارکردن با سالمندان پیچیدگی‌های زیادی دارد مخصوصا این که آدم‌ها با افزایش سن دل نازك هم می‌شوند.

بنابراین باید در گروهی همچون کر که نیاز به وحدت و همصدایی دارد با دقت و ظرافت رفتار شود تا اگر کسی خوشحال به گروه آمد خوشحال هم از آن خارج شود و یك روزخوب را تجربه کند. با وجود این اما فرهنگسرای امید درصدد است دومین گروه کر ویژه سالمندان را راه‌اندازی کند و مدتی است مشغول عضوگیری بوده و شرط پیوستن به گروه نیز فقط علاقه‌مندی است.

حق با شماست

info@jamejamonline.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

#سارق_منزل
رجایی از تهران:
از قوه قضاییه درخواست می‌شود برخورد محکمی نسبت به سارقان منزل که زحمات یك عمر مردم را از بین می‌برند داشته باشد.

#ویزای_اربعین
صادقی از تهران:
چرا هنوز مابه‌التفاوت نرخ ویزای زائرین اربعین که دولت قول پرداخت آن را داده بود پرداخت نشده است؟ دولت محترم پاسخگو باشد.

#بیمه_تاکسیران
کریمی از شریف‌آباد:
با وجود ثبت‌نام برای بیمه توسط تاکسی‌داران، هنوز اقدامی از سوی شرکت تاکسیرانی بابت حمایت از این افراد و تسریع در کارشان صورت نگرفته است.

#بورس_قوامین
محمدنژاد از شاهرود:
چرا پاسخی به سهامداران بانك قوامین بابت بازگشایی سهام این بانك در بورس داده نمی‌شود و حتی در اقدامی هم در این باره صورت نگرفته است.

#سبد_بازنشستگان
جمعی از بازنشستگان تامین اجتماعی:
چرا سبد حمایت کالا به بازنشستگان تامین اجتماعی هنوز پرداخت نشده است؟ مگر این افراد از بازنشستگان دیگر صندوق‌ها و کارکنان دولت حقوق بیشتری دریافت می‌کنند؟

#پل_سیمان
کرمانی از ورامین:
پل سیمان در جاده ورامین به علت کم عرض بودن و تردد خودروهای سنگین بسیار خطرناك و حادثه‌آفرین است.

#بوستان_گلنما
محلاتی از تهران:
از مسؤولان انتظامی خواهشمندم اقدامی اساسی بابت جمع‌آوری معتادان و مواد فروشان بوستان گلنما واقع در خیابان دهم فروردین پیروزی کند.

#وسایل_خانگی
مولایی از تهران:
با کاهش نرخ ارز کماکان شاهد افزایش قیمت در برخی کالاها به مانند وسایل خانگی هستیم و سودجویی برخی افراد در این حوزه تمامی ندارد.

#برنج_داخلی
پورمهدی از رشت:
واردات برنج نیز نتوانست قیمت برنج داخلی را کاهش دهد و متاسفانه افزایش نیز داشته است.